فرافکن‌های نمود و زمان در صفت‌های فاعلی مرکب بر پایهٔ نظریهٔ صرف توزیعی

مزدک انوشه*

استادیار زبان‌شناسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران

دریافت: ۹٤/۲/۳۰ پذیرش: ۹٤/٦/۲

دوماهنامهٔ جستارهای زبانی
د ٦، ش ٥ (پیاپی ۳٦)، آذر و دی ۱۳۹٤، صص ٤۹-۷۲

چکیده

در دو دههٔ اخیر رویکردهای مختلفی در تبیین ساخت‌واژه سربرآورده‌اند که گاه تفاوت‌های بنیادی با یکدیگر دارند. از آن میان، صرف توزیعی، در تقابل با نظریه‌های واژه‌گرا، برآن است تا تحلیلی همگون از ساخت سازه‌های مرکبی مانند کلمه، گروه و جمله به‌دست دهد. براین اساس، پژوهش حاضر می‌کوشد تا با بررسی مرکب‌های ترکیبی زبان فارسی و به‌ویژه تمرکز بر اشتقاق صفت‌های فاعلی مرکب این زبان، این فرضیه را تأیید کند که در ساخت‌واژهٔ این کلمات که مانند جمله در نحو شکل می‌گیرند، دو عنصر دستوری نمود و زمان حضور دارند. برای این منظور، پس از معرفی مبانی صرف توزیعی، ساخت جملات ساده در این چارچوب نظری تحلیل می‌شود و در ادامه استدلال می‌شود که همین ساختار و سلسله‌مراتب فرافکن‌های واژگانی و نقشی، درون ساختار صفت‌های فاعلی مرکب نیز یافت می‌شود. بدین‌ترتیب، این تحلیل بر پایهٔ ملاحظات نظری و شواهد تجربی ارائه‌شده، نتیجه می‌گیرد که الگوهای توصیفی دستور سنتی در بازشناسی صفت‌های فاعلی زبان فارسی چندان کارآمد و دقیق نیستند و برای مثال، جفت‌هایی همچون «درس‌خوان» و «درس‌خوانده»، فارغ از این‌که از ستاک حال یا گذشته ساخته شده‌اند، هر دو تعبیر فاعلی دارند و تنها در ارزش مشخصهٔ زمان و بود یا نبود گروه نمود کامل در ساختار درونی‌شان متفاوت‌اند.

واژگان کلیدی: صرف توزیعی، مرکب ترکیبی، صفت فاعلی، فرافکن نمود، فرافکن زمان.

* نویسندهٔ مسئول مقاله: Email: mazdakanushe@ut.ac.ir

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

۱. مقدمه

صرف توزیعی[۱]- نه آن‌گونه که از نام آن برمی‌آید- نظریه‌ای مختص صرف نیست؛ بلکه می‌کوشد تا با ستاندن وظیفهٔ تولید کلمات از واژگان و توزیع آن میان دیگر بخش‌های دستور، تحلیلی یکسان از ساخت‌های صرفی و نحوی به دست دهد (Haugen, 2008: 21). بر پایهٔ چنین رویکردی به دستور، مقالهٔ حاضر برآن است تا تبیینی همگون از ساخت صفت‌های فاعلی مرکب در زبان فارسی فراهم آورد و نشان دهد که ساختار این کلمات مشتق مرکب که در گروه مرکب‌های ترکیبی[۲]می‌گنجند، دقیقاً منطبق بر اشتقاق جمله است؛ گو این‌که انتظار می‌رود یافته‌های چنین تحلیلی تعمیم‌پذیر به همهٔ مرکب‌های ترکیبی باشد.

پرسش تحقیق

بدین‌ترتیب، در این پژوهش با تمرکز بر جفت‌هایی مانند «درس‌خوان/ درس‌خوانده» و «پیش‌تاز/ پیش‌تاخته» که از نوع مرکب‌های ترکیبی‌اند، به این پرسش‌ها می‌پردازیم که:

الف. آیا ساخت‌های یادشده، مانند اشتقاق جمله، در حوزهٔ نحو تولید می‌شوند؟

ب. در صورت تأیید پرسش نخست، آیا می‌توان در ساختار آن‌ها قائل به حضور فرافکن‌هایی مانند زمان و نمود شد؟

فرضیهٔ تحقیق

بررسی و تحلیل این ساخت‌ها نشان می‌دهد که برخلاف نگاه صرف سنتی، هر دو عضو جفت‌های بالا از نوع صفت فاعلی مرکب‌اند و ترکیباتی مثل «درس‌خوانده» و«پیش‌تاخته» تعبیر و ساخت صفت مفعولی ندارند. در این میان، آنچه سبب تفاوت این واژه‌های مرکب می‌شود، حضور فرافکن نمود کامل[۳] در عضو دوم هر مجموعه است. این نتیجه مؤید رویکرد صرف توزیعی است که تصریح می‌کند ساخت همهٔ سازه‌های مرکب در ساحت نحو صورت می‌گیرد.

روش تحقیق

با توجه به این‌که مقالهٔ حاضر در گروه مطالعات نظری طبقه‌بندی می‌شود، روش انجام پژوهش از پایگاه نظری آن مایه می‌گیرد؛ به سخن دیگر، مسیری که چنین پژوهشی در تأیید فرضیه‌های خود می‌پیماید، از میان آموزه‌های نظری گذر می‌کند. افزون بر این، شواهد زبانی و شیوهٔ استدلال نحوی اهمیت بسیاری در این تحقیق بر عهده دارند و داده‌ها که از پیکره‌های گفتاری استخراج شده‌اند، بر پایهٔ مقدمات، پیش‌فرض‌ها، استدلال‌ها و نتیجه‌گیری‌های صرفی‌نحوی- در

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

جهت پاسخ به پرسش‌های مقاله- تحلیل می‌شوند.

با توجه به این مقدمه، در بخش دوم و سوم به‌ترتیب به پیشینهٔ پژوهش و مبانی صرف توزیعی اشاره می‌کنیم. در بخش چهارم نخست به اشتقاق جملات ساده می‌پردازیم و درادامه نشان می‌دهیم که ساخت‌واژهٔ صفت‌های فاعلی بر ساختار سلسله‌مراتبی جمله منطبق است و فرافکن زمان (و گاهی نمود و نفی) در اشتقاق آن‌ها حضور دارد. این همسانی از یکسو از رویکرد صرف توزیعی در تحلیل‌های زبانی حمایت می‌کند و از دیگرسو، نشان می‌دهد که در تبیین صفت‌های فاعلی مرکب به الگوهای توصیفی سنتی که دارای خطا و کاستی‌اند، نیازی نیست. چنین رهیافتی نه‌تنها اقتصادی‌تر است، بلکه توضیح می‌دهد که چگونه اهل زبان الگوهای به‌ظاهر متنوع ساخت‌واژی را می‌آموزند، به کار می‌برند و خود ساخت‌های تازه می‌آفرینند.

۲. پیشینهٔ تحقیق

هرچند سنت دستورنویسی و تحلیل‌های متأخر زبان‌شناختی، توصیفی بیش‌وکم جامع از ساخت‌واژهٔ زبان فارسی به دست می‌دهند (نک. فرشیدور، ١٣٨٤؛ کلباسی، ١٣٨٧؛ خرمایی، ١٣٨٧؛ طباطبایی، ١٣٨٨؛ رواقی، ١٣٨٨ و بسیاری دیگر)، اما پژوهش‌های چندانی در چارچوب صرف توزیعی و به‌ویژه درمورد فرآیند پربسامد ترکیب[٤]صورت نگرفته است.

کلماتی که از رهگذر ترکیب شکل می‌گیرند، در تقسیم‌بندی کلان به دو گروه مرکب‌های تحلیلی[٥] (اولیه[٦]) و مرکب‌های ترکیبی (ثانویه[٧]) تقسیم می‌شوند. در واژه‌های مرکب تحلیلی هیچ‌یک از دو جزء ترکیب به مقولهٔ فعل تعلق ندارند (McCarthy, 2002: 63)، مانند «اجاق‌گاز، گل‌خانه، لاک‌پشت و پسربچه» (طباطبایی، ١٣٨٨: ٦١). اما در مرکب‌های ترکیبی یکی از اجزای تشکیل‌دهندهٔ ترکیب، مشتق از فعل است (غالباً جزء دوم) و درون ترکیب ساختار موضوعی[٨] وجود دارد. به گفتهٔ دقیق‌تر، فعل (با یا بدون وند) در هستهٔ مرکب‌های ترکیبی می‌نشیند و عنصر غیر فعلی نیز وابستهٔ جزء فعلی (موضوع[٩] یا افزوده[١٠]) به شمار می‌رود؛ مانند «فلزیاب، نفس‌گیر، آزاداندیشی و پیش‌تاخته» (شقاقی، ١٣٨٧: ٩٢). عنصر غیر فعلی در صفت مفعولی «انسان‌ساخته» موضوع بیرونی، در صفت فاعلی «انسان‌ساز» موضوع درونی و در صفت مفعولی «پیش‌ساخته» افزوده یا قید است.

زبان فارسی از ترکیب‌های اخیر در ساخت کلمات متفاوت و ازجمله صفت‌های فاعلی مرکب

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

که موضوع پژوهش حاضر است، بسیار بهره می‌گیرد. در مطالعات صرفی، صفت‌های فاعلی و مفعولی مرکب را به‌ترتیب دارای یکی از الگوهای «۱» و «۲» می‌دانند (نک. کلباسی، ۱۳۸۷؛ طباطبایی، ۱۳۸۷ و ۱۳۸۸). در این ساخت‌ها ریشهٔ فعلی می‌تواند متعلق به مقولهٔ فعل واژگانی (پلوپز) یا فعل سبک (اتوزده) باشد. عنصر غیر فعلی نیز یا وابستهٔ گروه فعلی (بادآورده) یا جزء غیر فعلی فعل مرکب (پاک‌کن) یا همزمان هر دو است (برف‌پاک‌کن). علاوه‌بر آن‌که وندهای صفت فاعلی (ـَ نده) و مفعولی (ـه) می‌توانند دارای تظاهر (پاک‌کننده، زربافته) یا پنهان (پاک‌کن، زربافت) باشند، فعل سبک یا همکرد نیز که عنصر نقشی به شمار می‌رود، می‌تواند در صفت‌های فاعلی آشکار یا نهان باشد شیرشکار= شیرشکارکننده؛ میهن‌دوست= میهن دوست‌دارنده (نک. طباطبایی ۱۳۸۷):

۱. **صفت فاعلی مرکب**

الف. عنصر غیر فعلی + ستاک حال + (ـَ نده): گل‌فروش، آزاداندیش، خون‌دهنده

ب. عنصر غیر فعلی + جزء غیر فعلی همکرد: شیرشکار، شب‌کار، میهن‌دوست

پ. جزء غیر فعلی + ستاک حال همکرد + (ـَ نده): پاک‌کن، پاک‌کننده، آزاردهنده

ت. عنصر غیر فعلی + جزء غیر فعلی + ستاک حال همکرد: برف‌پاک‌کن، حرف‌گوش‌کن

۲. **صفت مفعولی مرکب**

الف. عنصر غیر فعلی + ستاک گذشته + (ـه): زرخرید، خداداد، بادآورده، پیش‌ساخته

ب. جزء غیر فعلی + ستاک گذشتهٔ همکرد + ـه: اتوکشیده، آفت‌زده، هدایت‌شده

پ. عنصر غیر فعلی + جزء غیر فعلی + ستاک گذشتهٔ همکرد + ـه: ازپیش شکل‌گرفته

همان‌گونه که از داده‌های بالا برمی‌آید، ظاهراً فارسی‌زبانان الگوهای متنوعی را برای ساخت صفت‌های فاعلی و مفعولی به کار می‌گیرند. با این همه، همان‌گونه که در بخش چهارم خواهیم دید، نه‌تنها این دسته‌بندی‌ها از دقت توصیفی کافی برخوردار نیستند و در مواردی دچار خطاهای جدی‌اند که حتی اساساً در تبیین صفت‌های فاعلی (و مفعولی) مرکب فارسی نیازی به چنین الگوهایی نیست.

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

۳. مبانی صرف توزیعی

در دو دههٔ اخیر رویکردهای مختلفی در تبیین ساخت کلمه سربرآورده‌اند که گاه تفاوت‌های بنیادی با یکدیگر دارند. از آن میان، صرف توزیعی، در تقابل با رویکردهای واژه‌گرا[۱۱]، بر آن است تا تحلیلی یکسان از ساخت سازه‌های مرکب (واژه، گروه و جمله) به‌دست دهد (Pfau, 2009: 62). در کمینه‌گرایی واژه‌گرا، واژه‌ها- چه بسیط و چه چندتک‌واژی- به‌گونه‌ای شکل‌یافته وارد نحو می‌شوند و در ساخت سازه‌های بزرگ‌تر مشارکت می‌کنند. ازاین‌رو در کمینه‌گرایی، دستور دارای دو حوزهٔ زایای واژگان و نحو است. در مقابل، نظریهٔ صرف توزیعی که یکی از واپسین صورت‌های تحول‌یافتهٔ دستور زایشی است، در چارچوب همین نحلهٔ نظری بالیدن گرفته، اما نگاه واژه‌گرای آن را نپذیرفته و کوشیده است تا از رهگذری متفاوت، نظام ذهن و زبان را توصیف کند. در این انگارهٔ دستوری که به کوشش هله و مرنتز (1993 & 1994) پی‌ریزی شده، دستور، تنها یک بخش زایا به نام نحو دارد که ساخت واژه‌ها، گروه‌ها و جملات در آن شکل می‌گیرد. بنابراین، اگر نظریهٔ صرف توزیعی بتواند مفاهیم و پدیده‌های ساخت‌واژی را تنها با بهره‌جستن از همان اصول و محدودیت‌های نحوی توضیح دهد، بی‌تردید نسبت به رویکردهای رقیب همسویی بیشتری با اصل ساده‌سازی نظام دستوری دارد. هله و مرنتز تصریح می‌کنند که صرف توزیعی از این منظر با صرف سنتی قرابت دارد که برای واژه‌ها در همهٔ سطوح بازنمایی ساخت سلسله‌مراتبی قائل است؛ اما در این رویکرد، نحو به‌جای آن‌که با واژه‌های شکل‌یافته سروکار داشته باشد، با استفاده از مشخصه‌های صوری[۱۲]، سازه‌ها را تولید می‌کند (Halle & Marantz, 1993: 112). سه ویژگی بنیادی، صرف توزیعی را از کمینه‌گرایی واژه‌گرا (Vide. Chomsky, 1995) متمایز می‌کند که عبارت‌اند از درج مؤخر[۱۳]، تجزیهٔ صرفی‌نحوی[۱۴] و فرومشخص‌شدگی[۱۵].

۳-۱. درج مؤخر

براساس فرضیهٔ درج مؤخر (Vide. Halle & Marantz, 1994)، نحو ریشه‌های انتزاعی را که با اطلاعات دایرةالمعارفی از جهان خارج در پیوندند (Vide. Harley & Stone, 2013)، به همراه مشخصه‌های صرفی‌نحوی (مانند زمان، نمود، حالت) از میان مجموعهٔ بسته‌ای از مشخصه‌ها از برشماری[۱۶] انتخاب می‌کند و آن‌ها را در اشتقاق به کار می‌گیرد. به سخن دیگر،

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

برخلاف رویکردهای واژه‌گرا، برشماری فقط شامل هسته‌ها و مشخصه‌های صرفی‌نحوی است و کلمات از پیش‌ساخته‌ای وجود ندارند که وارد نحو شوند (Siddiqi, 2009: 13)؛ بلکه تظاهر واجی هر کلمه که درواقع بازنمود این مشخصه‌هاست و واحد واژگانی[۱۷] خوانده می‌شود، پس از شکل‌گیری اشتقاق، در صورت آوایی[۱۸] درج می‌شود. بنابراین، از آنجا که محتوای واجی مناسب هر اشتقاق پس از بازنمون[۱۹]در گره پایانی متناظر خود درج می‌شود، از صرف توزیعی به انگارهٔ درج مؤخر یاد می‌شود (Pfau, 2009: 65). برای مثال، در تشکیل فعل «آزمودم»، نخست گره‌های پایانی مستقل زیر در نحو شکل می‌گیرند:

۳. الف. ریشهٔ √ آزما (انتزاعی و فاقد مقولهٔ دستوری)

ب. هستهٔ تهی گروه فعلی کوچک با مشخصهٔ [v]

پ. هستهٔ تهی گروه زمان با مشخصهٔ زمان [Past] و تطابق [1st Sg.]

سه گره بالا پس از بازنمون، دستخوش فرآیند ادغام صرفی[۲۰] می‌شوند تا نهایتاً یک کلمهٔ واحد را تشکیل دهند: [1st Sg+Past+v+√آزما]. این فرآیند که با ادغام نحوی متفاوت است و تنها در شرایط همجواری رخ می‌دهد (Vide. Embick & Noyer, 2001)، یک گره پایانی مرکب می‌سازد و ساخت‌های صرفی را جایگزین اشتقاق‌های نحوی می‌کند (Siddiqi, 2009: 23):

٤. **ادغام صرفی**: در هر سطحی از بازنمایی نحوی، رابطهٔ میان X و Y می‌تواند با وندافزایی هستهٔ واژگانی X به هستهٔ واژگانی Y جایگزین (بیان) شود (Marantz, 1988: 261).

پس از ادغام، نوبت همجوشی[۲۱] است که در صورت لزوم، ویژگی‌های گره پایانی مرکب را در یک گره بسیط تلفیق می‌کند (Pfau, 2009: 74). در «۳»، «√آزما» که فاقد مقوله است، با هستهٔ گروه فعلی کوچک (vP) که بر آن تسلط دارد، همجوشی می‌کند تا محتوای واژگانی با مشخصهٔ «فعلی» تلفیق شود. مجموعهٔ [[1st Sg]+[Past]+[v+√آزما]] آمادهٔ درج واحدهای واژگانی در بخش آوایی است. از میان تک‌واژگونه‌های[۲۲] مختلف «√آزما»، تک‌واژگونهٔ «آزمو» که برای درج در گره «v+√آزما» در مجاورت [Past] مناسب است، انتخاب می‌شود. از میان تک‌واژگونه‌های ماضی‌ساز نیز واحد واژگانی «ـد» و برای برآورده کردن گره «اول شخص مفرد»، شناسهٔ «ـ م» از میان واحدهای واژگانی موجود، انتخاب و درج می‌شود.

برای ساخت فعل سوم شخص مفردی مانند «دید» نیز فرآیند مشابهی رخ می‌دهد، به‌جز

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

آن‌که این فعل تک‌واژگونهٔ ریشهٔ «√بین» نیست، بلکه صورت مکمل[٢٣] آن به شمار می‌رود و علاوه بر محتوای واژگانی، عنصر [Past] را نیز در خود دارد. وانگهی، سوم شخص مفرد در زمان گذشته دارای شناسهٔ فعلی آشکار نیست. پس، هر چهار گره «√بین»،[v]، [Past] و [3rd Sg]، علاوه بر ادغام صرفی، دستخوش همجوشی می‌شوند تا مجموعهٔ این ویژگی‌ها در ذیل یک گره گرد آیند و برای درج واحد واژگانی «دید» که همهٔ مشخصه‌های معنایی و دستوری یادشده را در خود دارد، مهیا شوند. بنابراین، همجوشی، گره مرکبی را که برون‌داد ادغام صرفی است، به یک گره بسیط تبدیل می‌کند (Pfau, 2009: 74). درمجموع، صرف توزیعی با کنار گذاشتن قواعد ترمیمی [٢٤] که مثلاً «آزما» را به «آزمود» و «بین» را به «دید» بدل می‌کند، به مفاهیم تک‌واژگونگی و صورت مکمل روی آورده تا از بار اضافی‌ای که این قواعد موردی به دستور تحمیل می‌کنند، بکاهد (Siddiqi, 2009: 41).

٢-٣. تجزیهٔ صرفی‌نحوی

همگونی میان ساخت‌های صرفی و نحوی دومین ویژگی صرف توزیعی است که براساس آن، روند شکل‌گیری سازه‌های مرکب (از کلمه گرفته تا جمله) یکسان است. در این رویکرد ریشه‌ها و گره‌های نقشی در نحو با یکدیگر ادغام می‌شوند، اما این‌که یک سازهٔ مرکب سرانجام به‌صورت گروه نحوی نمود یابد یا در قالب کلمه بازنمون شود، به ماهیت واحدهای واژگانی آن زبان بستگی دارد؛ مثلاً، واژهٔ «دستوری‌شدگی» و معادل آن در انگلیسی (grammaticalization)، در زبان گسسته‌ای مانند چینی یک واحد واژگانی ندارد و با سه واحد مستقل بیان می‌شود (yu fa hua؛ تحت‌اللفظی به‌معنای: زبان + قانون + شدگی).

در این رهیافت، واژهٔ مرکب «پله‌برقی» و گروه اسمی «پلهٔ برقی» هر دو در سطح نحو ساخته می‌شوند؛ با این تفاوت که عناصر تشکیل‌دهندهٔ اولی پس از بازنمون دستخوش فرآیند ادغام صرفی شده (شاید به دلیل کثرت استعمال) و در سطح آوایی در قالب یک واحد نحوی (واژه) تظاهر یافته است؛ اما در دومی سازوکار ادغام به اختیار اعمال نشده و لاجرم، ساخت یادشده در سطح گروه متوقف مانده است.

شواهد دیگری نیز وجود دارند که از فرضیهٔ تجزیهٔ صرفی‌نحوی و نظریهٔ صرف توزیعی حمایت می‌کنند. برای مثال، در برخی از زبان‌ها و ازجمله فارسی نمونه‌هایی یافت می‌شوند که

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

گروه نحوی و ترکیب صرفی هم‌زمان در یک سازهٔ مرکب حضور دارند (مانند:حرفِ مفت‌زن، باجِ سبیل‌خواهی، شیرِ پاک‌نخورده، موج نوگرا، ازدماغ‌فیل‌افتاده). به نظر می‌رسد دستورهای واژه‌گرا که صرف و نحو را به دو سطح جداگانه پیوند می‌دهند، نمی‌توانند تبیین مناسبی برای نمونه‌های یادشده فراهم آورند. در مقابل، صرف توزیعی که معتقد است اشتقاق کلمات و گروه‌ها در یک سطح واحد، یعنی نحو، شکل می‌گیرد، می‌تواند از عهدهٔ تبیین چنین ساختارهایی برآید. در این رویکرد، اجزای واژه‌ای مثل «حرفِ مفت‌زن» در ساختاری سلسله‌مراتبی در نحو ادغام می‌شوند؛ اما پس از بازنمون، ادغام صرفی بین گروه «حرف مفت» (و نه درون آن) و ریشهٔ فعلی «√زن» اعمال می‌شود تا یک گره واحد اما مرکب، حاصل آید و مهیای درج واحدهای واژگانی شود. در زیربخش ۳-۲ به این ساخت‌ها بازمی‌گردیم و جزئیات آن‌ها را تحلیل می‌کنیم.

۳-۳. فرومشخص‌شدگی

صرف توزیعی برای درج واحدهای واژگانی در گره‌های پایانی بر فرض فرومشخص‌شدگی مشخصه‌های صرفی‌نحوی متکی است. براساس این فرض، نیازی نیست که مشخصه‌های واحدهای واژگانی برای درج در یک گره نحوی کاملاً معین شده باشند (Vide. Embick & Noyer, 2001)، بلکه انتخاب و درج این واحدها تابع اصل زیرمجموعه‌ها[۲۰]ست که برمبنای آن، یک واحد واژگانی می‌تواند در هر گره نحوی درج شود، مشروط بر آن‌که مشخصه‌های آن واحد زیرمجموعه‌ای از مشخصه‌های گره هدف باشد (Haugen, 2008: 23):

۵. **اصل زیرمجموعه:**

تظاهر واجی یک واحد واژگانی می‌تواند در یک گره پایانی درج شود، اگر مشخصه‌های آن واحد با همه یا زیرمجموعه‌ای از مشخصه‌های گره هدف تطابق داشته باشد، و شامل مشخصه‌ای نباشد که در گره پایانی وجود ندارد. اگر چند واحد واژگانی شرایط درج در یک گره نحوی را داشته باشند، واحدی انتخاب و درج می‌شود که با تعداد بیشتری از مشخصه‌های گره هدف تطابق داشته باشد (Vide. Halle, 1997).

برای مثال، برای درج شناسهٔ «ـَم» در روند ساخت فعل «می‌آزمایم»، این شناسه به‌عنوان یک واحد واژگانی در میان فهرست شناسه‌های زبان فارسی وجود دارد. به پیروی از فرضیهٔ

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

فرومشخص‌شدگی مشخصه‌ها، «ـَ م» تنها دارای مشخصه‌های شخص و شمار است [1st Sg.] و واجد مشخصهٔ زمان [Pres] نیست؛ زیرا این شناسه می‌تواند در هر دو بافت گذشته و حال حضور یابد (می‌آزمایم/ آزمودم). شناسهٔ «ـَد» در فعل «می‌آزماید» نیز دقیقاً دارای همین تعداد مشخصه است. اما اگر چنین است، چه چیزی مانع از درج این شناسه در زمان گذشته برای ساخت فعل «آزمود» می‌شود؟ چنان‌که ملاحظه می‌شود، فعل سوم شخص مفرد گذشته در فارسی با شناسهٔ تهی مشخص می‌شود (دربرابر صورت‌های آزمودم/ی/یم و غیره). این عنصر تهی در واقع یک واحد واژگانی است که برای حضور در بافت گذشتهٔ سوم شخص مفرد مشخص شده است؛ یعنی، شناسهٔ تهی بیش از شناسهٔ «ـَد» برای درج در گره هدف مشخص شده است و طبق «٥» در رقابت برای درج، برنده می‌شود. طبیعتاً، این شناسهٔ تهی که برای حضور در محیط گذشته مشخص شده، نمی‌تواند در زمان حال روی فعل «می‌آزماید» تظاهر یابد، زیرا ویژگی آن با مشخصهٔ [Pres] در گره هدف در تعارض است.

۴. سازه‌های مرکب در صرف توزیعی

در بخش حاضردر چارچوب صرف توزیعی و اصول نظری آن، نخست به بررسی اشتقاق جملات سادهٔ زبان فارسی می‌پردازیم تا مبنای تجربی و نظری لازم برای تبیین ساخت واژه‌های مرکب ترکیبی و به‌ویژه ساختار صفت‌های فاعلی فراهم آید.

۴-۱. ساخت جمله

در رویکردهای زایشی به زبان، تصریف غنی فعل را غالباً زمینه‌ساز حرکت این عنصر به هستهٔ متناظر بالاتر می‌دانند. چینکوئه (1999) و رابرتس (2001) این پدیده را در بسیاری از زبان‌های خانوادهٔ ژرمنی تأیید کرده و یادآور شده‌اند که در نتیجهٔ ارتقا و انضمام فعل اصلی به فعل‌های دستوری بالاتر (کمکی، وجهی یا فعل سبک)، خوشهٔ فعلی[٢٦] در این زبان‌ها شکل می‌گیرد. از منظر صرف توزیعی، فرآیند ادغام صرفی فعل به سوی گره بالاتر عامل برون‌رفت فعل از درون گروه فعلی کوچک (از این پس: vP) است. بنابراین، در زبانی مانند انگلیسی که فعل اصلی از درون گروه یادشده خارج نمی‌شود، هستهٔ گروه زمان به‌سمت فعل ادغام صرفی می‌کند (Pfau, 2009: 73) و چون این حرکت رو به پایین پس از بازنمون صورت می‌گیرد، نیازی

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

نیست که تابع شرط سازه‌فرمانی باشد (Vide. Roberts, 2001).

درزی و انوشه (۱۳۸۹) در چارچوب برنامهٔ کمینه‌گرا نشان داده‌اند که در زبان فارسی، فعل‌های اصلی و همکردها به‌دلیل قوی بودن مشخصهٔ تصریف، از درون vP خارج می‌شوند و به گره متناظر بالاتر (بازبینی‌کننده) ارتقا می‌یابند. این گره می‌تواند هستهٔ T (تهی یا دارای فعل وجهی و آینده‌ساز «خواستن»)، هستهٔ تهی گروه نمود استمراری، یا هستهٔ گروه نمود کامل (از این پس: PerfP) باشد. بازگردان این فرآیند به زبان صرف توزیعی، همان ادغام صرفی فعل به سمت گره مجاور بالاتر است که در مسیر خود، با وندهای گره‌های نقشی نیز ادغام می‌شود. برای مثال، در ساخت گذشتهٔ کامل وند صورت کامل (-en) که به دلیل وجود گروه PerfP مجوز حضور می‌یابد، در هستهٔ گروه ادات (PartP) قرار می‌گیرد و در مسیر حرکت فعل به هستهٔ vP، با آن ادغام می‌شود (Collins, 2005). بنابراین در فارسی و دیگر زبان‌های دارای ارتقای فعل، حرکت فعل تا اولین هستهٔ نقشی بیرون از vP تداوم می‌یابد تا از این طریق، خوشهٔ فعلی (فعل اصلی/ همکرد + فعل کمکی/ وجهی) شکل بگیرد:

۶. الف.آن‌ها این کتاب را خوانده بودند.

ب.

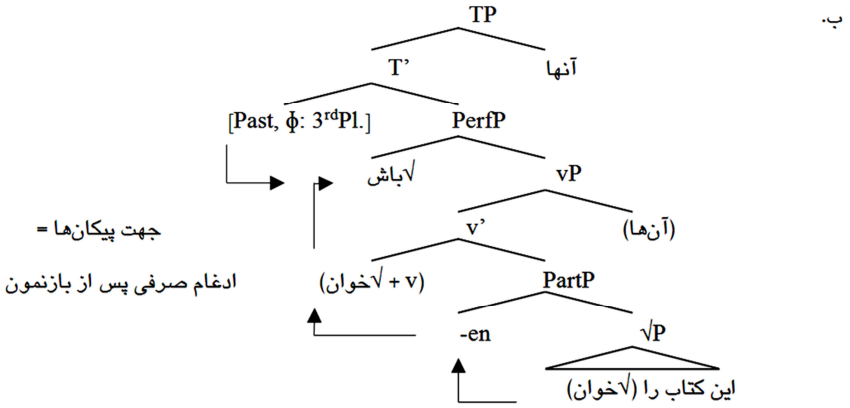

صرف‌نظر از وضعیت موضوع‌های درونی و بیرونی که برای رعایت اختصار از نمایش آن‌ها به‌صورت ریشه و مجموعهٔ مشخصه‌ها صرف‌نظر شده است، بازنمایی «٦ـ ب» اشتقاق

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

نحوی جملهٔ «٦ـ الف» تا مرحلهٔ بازنمون و سپس سازوکار ادغام صرفی است. پس از اعمال این فرآیند، گره مرکب مقابل تشکیل می‌شود: [[√خوان+v+en] + [باش+Past+3rd Pl.]]. برای بخش نخست، دو واحد واژگانی «خوان» و وند صورت کامل انتخاب و درج می‌شوند، اما برای بخش دوم، ابتدا فرآیند همجوشی بین [√باش+Past] صورت می‌گیرد، زیرا واحد واژگانی «بود» هر دو مشخصه را یک‌جا در خود دارد و صورت مکمل- و نه تک‌واژگونهٔ- فعل «باش» به شمار می‌رود. از میان مجموعهٔ شناسه‌ها نیز واحد واژگانی «ـند» انتخاب و درج می‌شود تا گره [3rd Pl.] را که با «بود» دستخوش ادغام (و نه همجوشی) شده، برآورده سازد.

در ساخت آیندهٔ «خواهند خواند» که فعل وجهی «√خواه» در هستهٔ TP قرار دارد، به‌جای PartP ، یک گره ModP مجوز حضور در اشتقاق را می‌یابد و فعل پس از ادغام با هستهٔ آن و هستهٔ v، با «√خواه» در هستهٔ TP ادغام می‌شود (به دلیل نبود گره مداخله‌کنندهٔ PerfP). در سطح آوایی، فعل اصلی به‌صورت مصدر مرخم (و نه ستاک گذشته) تظاهر می‌یابد که متناظر با مصدر بدون «to» پس از فعل‌های وجهی انگلیسی است. «√خواه» نیز که پیشتر از هستهٔ TP مشخصهٔ شخص و شمار (3rd Pl.) و زمان (Pres) را جذب کرده، مهیای درج واحد «خواهند» می‌شود. باید اشاره کرد که هستهٔ TP در زبان‌هایی مثل فارسی و انگلیسی فقط دارای یکی از دو ارزش [Pres] یا [Past] است (Halle & Marantz, 1993)، زیرا زمان آینده در این زبان‌ها به‌صورت غیر صرفی ساخته می‌شود. داده‌های زبانی از حرکت هسته‌به‌هسته و خروج فعل از درون vP حمایت می‌کنند (و نیز نک. شعبانی ١٣٩٤، دربارهٔ فرآیند ارتقا در فارسی). برای مثال، در صورت عدم ارتقای فعل از درون vP، در ساخت‌های آینده نه‌تنها توالی نادرست «*خواند خواهند» به دست می‌آید، بلکه نمی‌توان توضیح داد که چرا فعل وجهی «خواستن» میان دو جزء افعال مرکب و پیشوندی تظاهر می‌یابد (فرار خواهند کرد؛ در خواهند رفت). براساس فرآیند ارتقای فعل، جزء غیر فعلی این افعال در درون vP می‌ماند و فعل سبک با ارتقا و اتصال به سمت «چپ» فعل وجهی، خوشهٔ فعلی تفکیک‌ناپذیری تشکیل می‌دهد (در مورد جهت اتصال، نک. پی‌نوشت ٣٢). در ساخت‌های نمود کامل نیز این خوشهٔ فعلی با فعل کمکی «بودن» در هستهٔ PerfP شکل می‌گیرد. درنتیجه، در ساخت‌های همپایه حذف فعل اصلی یا سبک به همراه مجموعهٔ vP میسر نیست، زیرا فعل پیشتر از این مجموعه خارج شده (٧- الف) و ضمناً هیچ سازه‌ای را نمی‌توان بین دو فعل یادشده درج کرد (٧- ب) :

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

۷. الف. تو هیچ‌وقت ماشینت رو به من قرض نداده بودی، علی داده بود/ *علی بود.

ب. آن‌ها این اتاق رو (به مهمانان) اختصاص (به مهمانان) داده (*به مهمانان) بودند.

در (۷- الف) کل مجموعهٔ vP در جملهٔ دوم حذف شده، اما فاعل و فعل سبک الزاماً به‌جای مانده‌اند؛ زیرا اولی به انگیزهٔ مشخصهٔ اصل فرافکن گسترده (EPP) به مشخص‌گر گروه زمان حرکت کرده و دومی تا هستهٔ PerfP ارتقا یافته و به سمت «راست» فعل کمکی «بودن» متصل شده تا یک خوشهٔ فعلی شکل بگیرد. در (۷- ب) نیز به همین دلیل، امکان تظاهر سازهٔ «به مهمانان» بین فعل «دادن» و «بودن» فراهم نیست. این دو رفتار نحوی دقیقاً برخلاف ساخت‌های زبان انگلیسی است که در آن‌ها فرآیند ارتقای فعل مشاهده نمی‌شود و ازاین‌رو، در حذف همپایه یا پاسخ کوتاه فعل اصلی نیز الزاماً حذف می‌شود و اغلب قیدهای سطح vP بین دو فعل اصلی و کمکی آشکار می‌شوند (Vide. Roberts, 2001). تحلیل حاضر می‌تواند دیگر ساخت‌های فارسی مانند نمود استمراری و جملات موسوم به مجهول را هم تبیین کند که به دلیل محدودیت فضا و عدم ارتباط مستقیم با موضوع مقاله، امکان پرداختن به آن‌ها فراهم نیست. در بخش بعدی بر پایهٔ این تحلیل به ساختار مرکب‌های ترکیبی می‌پردازیم.

۲-۴. ساخت مرکب‌های ترکیبی

در بخش اول اشاره شد الگوهای «۱» که به ساخت صفت‌های فاعلی مرکب نسبت می‌یابند و برای تمایز از صفت‌های مفعولی به کار می‌روند، دارای خطا و کاستی‌اند. برای بررسی این موضوع نخست داده‌های زیر را در نظر می‌گیریم. نمونه‌های (۸- الف) به پیروی از (۱- الف) دارای ساخت صفت فاعلی و شواهد (۸- ب) مانند الگوی (۱- ب) دارای ساخت صفت مفعولی‌اند. در تحلیل‌های صرفی نیز واژه‌های مرکبی مانند «تحصیل‌کرده، آموزش‌دیده، خودفروخته» و تقریباً هر کلمهٔ مرکبی با چنین ساختاری صفت مفعولی به شمار رفته است (ازجمله، نک. کلباسی، ۱۳۸۷: ٤٦؛ طباطبایی، ۱۳۸۸: ٦٤) :

۸. الف. پیش‌تاز، خودفروش، کارآموز، کارکن، درس‌نخوان

ب. پیش‌تاخته، خودفروخته، کارآموخته، کارکرده، درس‌نخوانده

با این همه، مقایسهٔ داده‌های (۸- الف) و (۸- ب) نشان می‌دهد که برخلاف الگوی (۱- ب)، نمونه‌های گروه دوم را نمی‌توان صفت مفعولی دانست؛ زیرا جفت‌هایی همچون «خودفروش و

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

خودفروخته» نه‌تنها ساختار موضوعی مشابهی درون خود دارند (در هر دو «خود» موضوع درونی یا مفعول فعل «فروش» است)، بلکه رابطهٔ معنایی آن‌ها با موصوف‌شان که بیرون از ترکیب قرار می‌گیرد، یکسان است (صنعت پیش‌تاز/ پیش‌تاخته؛ آدم خودفروش/ خودفروخته). این نکته در مورد صفت‌های مرکب «انسان‌ساز» و «انسان‌ساخته» صادق نیست؛ چنان‌که در اولی «انسان» موضوع درونی (مفعول) و در دومی موضوع بیرونی (فاعل) است.

با توجه به نمونه‌های (٨- ب)، دو پرسش پیش روی خواهد بود: نخست، آیا ساختاری مانند (١- ب) را که برای تولید صفت‌های مفعولی به کار می‌رود (عنصر غیر فعلی + ستاک گذشته + ـه)، باید به ساخت صفت‌های فاعلی نیز تعمیم داد؟ در این صورت، الگوهای توصیفی «١» از آنچه هستند، پیچیده‌تر یا دست‌کم مفصل‌تر می‌شوند. دوم، اگر شواهد (٨- الف) و (٨- ب) دارای معنا و ساخت صفت فاعلی‌اند، چه نیازی بوده که فارسی‌زبانان هر دو دسته را همزمان تولید کنند و به کار برند؟ به نظر می‌رسد که بر پایهٔ فرضیهٔ تجزیهٔ صرفی‌نحوی و نسبت دادن ساختاری مانند جمله به مرکب‌های ترکیبی بتوان تبیین مناسبی از صفت‌های فاعلی مرکب فارسی به دست داد.

آنچه سبب تمایز میان داده‌های «الف» و «ب» شده است، تفاوت در مشخصهٔ نمود و زمان است؛ چنان‌که گروه نخست به عمل در دست انجام با ارزش [Pres] اشاره می‌کنند و گروه دوم به عمل انجام‌یافته با ارزش [Past] دلالت دارند. «کارآموز» کسی است که در حال یادگیری کار است، اما «کارآموخته» پیشتر کار را فراگرفته است. به همین ترتیب، تفاوت میان «پیش‌تاز/ پیش‌تاخته» و«خودفروش/ خودفروخته» را می‌توان تبیین کرد. طبق اصل بازداری[٢٧]، وجود یک صورت ساخت‌واژی مانع از اعمال قاعدهٔ واژه‌سازی برای تولید صورتی دیگر با معنا و نقش مشابه می‌شود (Aronoff & Fudeman, 2011: 235)؛ مانند واژهٔ «دزد» که با مقوله‌گردانی از فعل به اسم، مانع از ساخت «*دزدنده» شده است. اما در نمونه‌های یادشده، به دلیل تفاوت دستوری در نمود و زمان، هیچ‌یک از جفت‌داده‌ها سبب اعمال اصل بازداری نشده است؛ ضمن آن‌که این تفاوت دستوری می‌تواند به تفاوت معنایی و کاربردشناختی نیز بینجامد (مثل تناظر:جهان‌بین ≅ جهان‌دیده؛ یا: پیشرفته ≅ پیشرو).

هرچند پژوهش حاضر بر ساخت صفت‌های فاعلی تمرکز دارد، اما حضور زمان و نمود را در دیگر مرکب‌های ترکیبی نیز می‌توان یافت. نمونه‌های «هدایت‌شونده، گمراه‌شونده،

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

بازبینی‌شونده و اکسیدشونده» که در مطالعات صرفی کمتر بدان‌ها پرداخته شده، ظاهراً از الگوی صفت فاعلی (۱- پ) پیروی می‌کنند (جزء غیر فعلی + ستاک حال همکرد + ـَنده)، اما این ترکیبات به‌روشنی دارای مفهوم صفت مفعولی‌اند. تفاوت اصلی این ساخت‌ها با «هدایت‌شده، گمراه‌شده، بازبینی‌شده و اکسیدشده» نه در ساختار موضوعی، بلکه در نوع عمل و زمان آن است. این نکته تأیید دیگری بر ناکارآمدی الگوهای توصیفی «۱» و «۲» است. درمجموع، می‌توان گفت در صفت‌های فاعلی مرکب که دارای عنصر فعلی‌اند، هستهٔ نقشی T با یکی از دو ارزش [Past] یا [Pres] در اشتقاق حضور دارد و در صورت کامل بودن نوع عمل، گروه نمود کامل (PerfP) که به وند صورت کامل (en-) در هستهٔ گروه PartP مجوز حضور می‌دهد، مانند ساختار جمله، در ذیل گروه زمان (TP) تظاهر می‌یابد.

در این زمینه، اشاره به دو نکته ضروری است. نخست آن‌که، گروه نفی (NegP) در فارسی بر فرازTP قرار دارد (Taleghani, 2008: 114) و لاجرم، وجود نفی فعل بر وجود گروه زمان دلالت می‌کند (Vide. Darzi, 2008). براین اساس، امکان حضور نفی فعلی در صفت‌های فاعلی فارسی (آموزش‌ندیده، شیرِ پاک‌نخورده، گُل‌نزن، حرف‌گوش‌نکن) شاهد دیگری بر حضور TPدر ساخت‌واژهٔ این نوع از ترکیبات است. نکتهٔ دوم این‌که در چارچوب صرف توزیعی، هستهٔ گروه‌های نقشی، مانند هستهٔ گروه زمان (TP)، هستهٔ گروه فعلی کوچک (vP)، هستهٔ گروه اسمی کوچک (nP) و جز آن‌ها، جایگاه تظاهر مشخصه‌های صرفی‌نحوی، وندها و واژه‌های نقشی یا دستوری (مثل فعل‌های سبک، کمکی و وجهی) هستند (Siddiqi, 2009: 9).

اکنون، با توجه به آنچه گفته شد، به اشتقاق نحوی صفت‌های فاعلی مرکب می‌پردازیم و برای این منظور ساخت «دانشگاه‌ندیده» را در نظر می‌گیریم (به پیروی از برنامهٔ کمینه‌گرا، به دلیل عدم نیاز به مشخص‌گر[۲۸]، از نمایش آن اجتناب شده است؛ Vide. Adger, 2003):

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

(۹) دانشگاه ندیده:

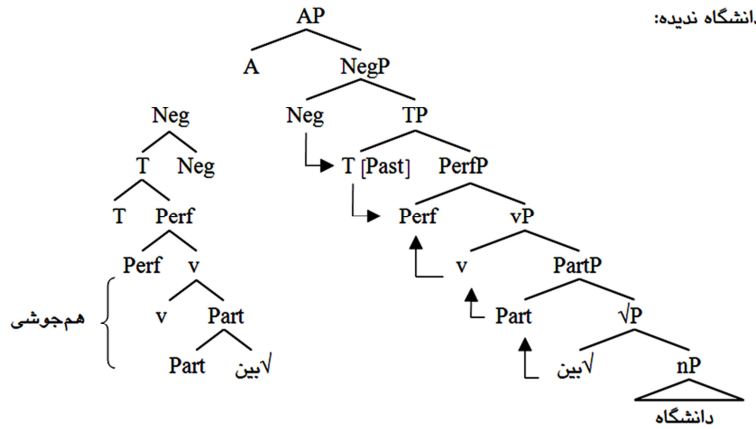

در اشتقاق «۹»، پس از ادغام نحوی هستهٔ تهی صفت‌ساز در بالاترین سطح، حوزهٔ نحو پایان می‌یابد و ساخت حاصل به بازنمون می‌رسد. در این مرحله، ریشهٔ «√بین» تا ارتقا به هستهٔ PerfP، با هسته‌های نقشی میانی ادغام صرفی می‌شود. ادغام نحوی پیش از بازنمون و تحت رابطهٔ خواهری برقرار می‌شود؛ اما ادغام صرفی- پس از بازنمون و تحت شرط همجواری- نوعی فرآیند اتصال به شمار می‌رود و می‌تواند در آرایش خطی تغییر ایجاد کند؛ زیرا اتصال،آزادانه، در سمت چپ یا راست صورت می‌گیرد (Siddiqi, 2009: 13). ساخت حاصل از ادغام صرفی هنوز مهیای درج واحدهای واژگانی نیست و پیش از آن، سه گره «√بین+Part+v» باید همجوشی کنند تا واحد واژگانی «دیده» که صورت مکمل ریشهٔ «√بین» است، امکان درج بیابد. مجموعهٔ مشخصه‌های «دیده» زیرمجموعهٔ مشخصه‌های گره مرکب هدف است و ازاین‌رو، طبق اصل فرومشخص‌شدگی، می‌تواند مشخصهٔ زمان را نیز که واحد واژگانی آشکار ندارد، برآورده کند. بدیهی است که ادغام صرفی گره مرکب یادشده با جزء «دانشگاه» (که خود ساختار درونی دارد) و عنصر تهی صفت‌ساز نیز صورت می‌گیرد تا درنهایت اشتقاق نحوی «۹» به‌صورت یک صفت مرکب (دانشگاه‌ندیده) بازنمون شود.

به نظر می‌رسد فارغ از این‌که صفت‌های فاعلی مرکب فارسی از کدام‌یک از الگوهای «۱» یا «۲» پیروی کنند، اهل زبان به‌درستی از این ترکیبات تعبیر فاعلی می‌کنند. این قابلیت که به دلیل وجود ساختار درونی برای مرکب‌های ترکیبی است، بر سه مؤلفه تکیه دارد: الف. نوع و ظرفیت محمول

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

(ناکنایی، نامفعولی، دووجهی یا متعدی)؛ ب. ساختار موضوعی حاکم میان محمول و اجزای غیر فعلی و پ. نقش دستوری موصوف[۲۹] .بدین‌ترتیب، از واژهٔ «پیشرفته»، به‌رغم وجود ستاک گذشته، تعبیر صفت فاعلی می‌شود و نوع عمل (کامل) و مشخصهٔ زمانی (گذشته) سبب تفاوت این سازه با صفت فاعلی «پیشرو» می‌شود. این تحلیل تعمیم‌پذیر به دیگر صفت‌های فاعلی، مانند «مصالح‌فروش» نیز هست:

(۱۰) الف. مصالح‌فروش:

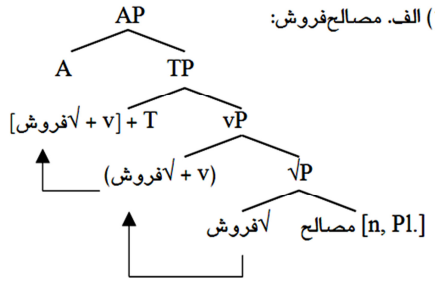

ب. مصالح:

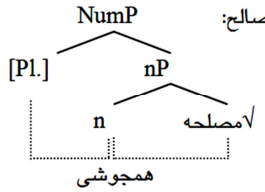

در ترکیب «مصالح‌فروش»، جزء نخست با نقش کنش‌پذیر در جایگاه موضوع درونی آمده و ازاین‌رو، کل ترکیب خوانش صفت فاعلی دارد (برخلاف صفت مفعولی «عوام‌پسند» که جزء نخست آن کنش‌گر است: عوام می‌پسندند). با توجه به این‌که «مصالح» هر دو مشخصهٔ [n] و [Pl.] را در خود دارد، سه گره پایانی در (۱۰- ب) پس از ادغام صرفی، همجوشی می‌کنند تا ریشه و مشخصه‌ها در یک گره تجمیع شوند و با یک واحد واژگانی تظاهر یابند. در بخش بعدی به برخی از پیامدها و پرسش‌های پیش‌روی تحلیل حاضر می‌پردازیم.

۵. پیامدها و پرسش‌ها

چرا وندهای تصریفی راه را بر اشتقاق و ترکیب می‌بندند؟ این مسئله که از آن به معیار «بندش[۳۰]» یاد می‌شود، یکی از مهم‌ترین پرسش‌های پیش روی نظریات مختلف صرفی به شمار می‌رود (Spencer and Zwicky, 2001:68). کیپارسکی (2003) در نظریهٔ واج‌شناسی و ساخت‌واژهٔ واژگانی از رهگذر قرار دادن فرآیندهای: ۱. صرف بی‌قاعده، ۲. ترکیب و اشتقاق، و ۳. صرف باقاعده، در سه لایهٔ جداگانه، به تبیین این مسئله پرداخته است. براساس تحلیل وی

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

می‌توان توضیح داد که چرا صفت فاعلی مرکبی مانند «مصالح‌فروش» خوش‌ساخت، اما صورت ساخت‌واژی «*داروهافروش» غیر دستوری است[٣١].

نظریهٔ صرف توزیعی با بهره گرفتن از فرآیندهای ادغام صرفی و همجوشی به گونه‌ای دیگر به این مسئله پاسخ داده است (Siddiqi, 2009: 57). چنان‌که در بازنمایی‌های «١٠» نشان داده شد، به دلیل بی‌قاعده‌بودن صورت جمع «مصالح»، ریشهٔ این کلمه با هر دو هستهٔ n و Num (با مشخصهٔ [.Pl]) همجوشی کرده و یک گره بسیط برای درج واحد واژگانی «مصالح» ساخته است. محمول «√فروش» برای ادغام صرفی نیازمند گره مجاوری است که دارای مشخصهٔ مقوله‌ای [n] باشد و این مشخصه را می‌تواند در گره بسیط «√مصلحه+n+.Pl» بیابد. در مقابل، در ترکیب نادستوری «*داروهافروش»، ریشهٔ «√دارو» تنها با هستهٔ n همجوشی می‌کند، اما با هستهٔ Num که خود دارای واحد واژگانی آشکار و مستقلی است (ـ ها)، دستخوش همجوشی نمی‌شود و به ادغام صرفی بسنده می‌کند. بار دیگر، ریشهٔ «√فروش» برای ادغام صرفی نیازمند گره مجاوری است که میزبان مشخصهٔ مقوله‌ای [n] باشد، اما چنین گرهی را در مجاورت خود نمی‌یابد، زیرا گره پایانی Num با واحد واژگانی «ـ ها» بین«√دارو + n» و «√فروش» آمده و سبب نقض مجاورت شده است:

(١٠) الف. *داروهافروش:

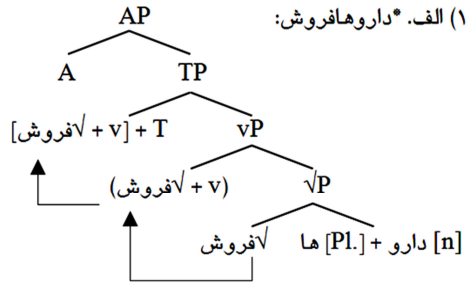

ب. داروها:

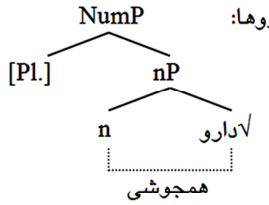

با در نظر داشتن این نکته که تصریف‌هایی که از عربی به فارسی راه یافته‌اند، برای فارسی‌زبانان بی‌قاعده‌اند و لاجرم ریشه با وند تصریفی همجوشی می‌کند، می‌توان دلیل خوش‌ساختی صورت‌هایی مثل «عملیاتی، صادراتی، موادفروش و اصول‌گرا» را توضیح داد. افزون بر این، با توجه به این‌که رویکرد صرف توزیعی تجویزی نیست و می‌کوشد سازه‌های

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

مرکب را توصیف و تبیین کند، می‌توان توضیح داد که چرا صورت‌های پربسامدی مانند «گفتاری» که بعد از وند تصریفی ماضی‌ساز، دو وند اشتقاقی آمده، برخلاف معیار بندش، نادستوری نیستند. درواقع، در ساختار «گفتاری» هیچ‌یک از اصول صرف توزیعی نقض نشده‌اند و این صورت مشتق طبق انتظار خوش‌ساخت است؛ حال آن‌که تحلیل کیپارسکی (2003) که سطح صرف باقاعده را پس از ترکیب و اشتقاق قرار می‌دهد، صورت‌های زایایی مثل «گفتاری، گفتمان و گفتاردرمانی» را به‌خطا نادستوری پیش‌بینی می‌کند.

از دیگر پیامدهای تحلیل مبتنی بر صرف توزیعی، ارائهٔ تبیینی مناسب از ساخت‌هایی مانند «حرف‌گوش‌کن» یا «آچارکشی» است که در آن‌ها، هیچ‌یک از دو جزء واژه مستقلاً وجود ندارند(؟؟حرف‌گوش/ گوش‌کن؛ ؟؟آچارکش/ کشی). از آنجا که فرضیهٔ تجزیهٔ صرفی‌نحوی ساختاری سلسله‌مراتبی و همانند جمله برای ساخت‌واژه قائل است، اساساً نیازی نیست که مراحل میانی اشتقاق خوش‌ساخت باشند یا اجزای آن مستقلاً در واژگان یافت شوند؛ به همان ترتیب که در ساخت جمله نیز الزاماً مراحل میانی اشتقاق خوش‌ساخت نیستند و تا فرآیندهای ادغام و حرکت صورت نپذیرند و ساخت مورد نظر به نقطهٔ بازنمون نرسد، جمله‌ای دستوری حاصل نمی‌آید. بنابراین، در واژهٔ مشتق مرکبی مانند «آچارکشی» ابتدا محمول مرکب «آچار کشیدن» تشکیل می‌شود و پس از فرافکن شدن گروه‌های vP و TP، وند اشتقاقی اسم‌ساز (ـی) به برون‌داد مرحلهٔ قبل افزوده می‌شود تا حاصل مصدر «آچارکشی» به دست آید.

نکتهٔ آخر این‌که در تحلیل حاضر اشاره شد که در جمله‌ای مانند «او غذا نخورده بود» و صفت فاعلی مرکب «غذانخورده» صورت «خورده» متشکل از ریشهٔ «√خور» و وند صورت کامل «ـده» است که در هستهٔ گروه PartP می‌نشیند. بدین‌ترتیب، وند یادشده را نباید متشکل از «تک‌واژ ماضی‌ساز+ـه» دانست. این تحلیل از یک‌سو با رویکرد رایج در دستور زایشی همساز است که از این عنصر به وند صورت کامل یاد می‌کند (به‌طور قراردادی: en– ؛ برای مثال، Vide. Emonds, 2006)؛ زیرا سازه‌ای مانند «خورده» فقط دارای ارزش نمود کامل است و نه ارزش زمانی و درواقع، زمان صرفاً روی فعل کمکی تظاهر می‌یابد. بنابراین «خورده بود» دارای ارزش [Past + Perf] و «خورده است» واجد ارزش [Pres + Perf] است. از سوی دیگر، این رویکرد با دستور تاریخی زبان فارسی سازگار است که چنین وندی را یک مادهٔ واحد در نظر می‌گیرد (نک. ناتل خانلری، ۱۳۷۸). به‌همین ترتیب، در «خواهد خورد»، «خورد» متشکل از

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

ریشهٔ «√خور» و وند مصدر مرخم (در هستهٔ ModP) است، نه ستاک گذشته. زیرا اولاً، ارزش [Past] در چنین ساختی بی‌معناست و ثانیاً، ارزش زمانی هستهٔ گروه زمان هرچه باشد، توسط ریشهٔ «√خواه» که به آن نزدیک‌تر است، جذب می‌شود و اجازه نمی‌دهد که مشخصهٔ زمان به فعل پایین‌تر نفوذ کند. امروزه در برخی از گونه‌های تاجیکی این ساخت همچنان به‌صورت «خواهد خوردن» تولید می‌شود[٣٢].

۶. نتیجه‌گیری

مقالهٔ حاضر در چارچوب صرف توزیعی و فرضیهٔ تجزیهٔ صرفی‌نحوی، به تبیین ساختمان جملات ساده و نیز بررسی ساخت‌واژهٔ صفت‌های فاعلی مرکب فارسی که در گروه مرکب‌های ترکیبی می‌گنجند، پرداخته و در این روند نشان داده است که اشتقاق این سازه‌های مرکب، نه در واژگان زایا، بلکه مانند ساخت گروه و جمله، در نحو شکل می‌گیرد. بدین‌ترتیب، همان سلسله‌مراتب فرافکن‌های واژگانی و نقشی که درون جمله وجود دارد، در ساخت‌واژهٔ صفت‌های فاعلی نیز یافت می‌شود. در همین زمینه، استدلال شد که الگوهای سنتی‌ای که به صفت‌های فاعلی (و البته مفعولی) زبان فارسی نسبت داده می‌شوند، از پشتوانهٔ نظری و تجربی برخوردار نیستند؛ بلکه رابطهٔ کل ترکیب با موصوف، ساختار موضوعی حاکم درون صفت‌های فاعلی مرکب و نوع و ظرفیت محمول- در تعامل با مشخصه‌های زمان و نمود- سبب می‌شود که این ترکیبات تعبیر فاعلی بیابند. بنابراین، جفت‌هایی مثل «صنعت پیش‌تاز/ پیش‌تاخته» و «آدم درس‌خوان/ درس‌خوانده» فارغ از این‌که از ستاک حال یا ستاک گذشته ساخته شده‌اند، در نقش صفت فاعل مرکب به کار می‌روند. این تحلیل پیش‌بینی می‌کند که جزء نخست صفت‌های فاعلی مرکب نمی‌تواند واجد نقش معنایی کنش‌گر باشد.

۷. پی‌نوشت‌ها

1. distributed morphology
2. synthetic compound
3. perfect aspect
4. compound
5. analytic compound
6. primary compound

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

7. secondary compound
8. argument structure
9. argument
10. adjunct
11. lexicalist
12. formal feature
13. late insertion
14. morphosyntactic decomposition
15. underspecification
16. numeration
17. vocabulary item
18. Phonetic Form (PF)
19. spell-out
20. morphological merger
21. allomorph
22. suppletive
23. fusion
24. readjustment rule
25. subset principle
26. verb cluster
27. blocking
28. specifier

۲۹. در همین زمینه، خرمایی (۱۳۸۷) در تحلیلی جامع نشان داده که آنچه در دستور سنتی صفت فاعلی مرخم خوانده می‌شود، تعبیر صحیحی نیست و این فرآیند درواقع پیوند بین یک عنصر غیر فعلی و یک فعل است که معنای ترکیب براساس تلویح کاربردشناختی مشخص می‌شود.

30. closure

۳۱. «دارو» در سطح سه، تصریف باقاعدهٔ جمع (ـ ها) پذیرفته و نمی‌تواند با بازگشت به سطح دو، دست‌خوش ترکیب شود. اما صورت بی‌قاعدهٔ «مصالح» در سطح یک از رهگذر تصریف بی‌قاعده ساخته شده و سپس در سطح دو با ریشهٔ فعلی «فروش» ترکیب شده است.

۳۲. چنان‌که در زیربخش «۳-۱» ملاحظه شد، در تشکیل خوشهٔ فعلی «خورده بود» ریشهٔ فعل اصلی به سمت راست فعل «بودن» متصل می‌شود و در تشکیل «خواهد خورد» به سمت چپ فعل «خواستن». آیا این مسئله منع نظری و تجربی ندارد؟ پاسخ این پرسش به‌دلیل آزاد بودن جهت اتصال منفی است. برای مثال، در زبان هلندی که مانند فارسی دارای سازوکار ارتقای فعل اصلی به فعل دستوری بالاتر است، در یک ساخت واحد هر دو توالی دیده می‌شود و مثلاً، در حال کامل، اهل زبان هر دو ترتیب «اسم مفعول + فعل کمکی» و «فعل کمکی + اسم مفعول» را دستوری می‌دانند (Vide. Zwart, 1996):

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

. . . dat Jan het boek heeft gelezen (Aux+V-en)
. . . dat Jan het boek gelezen heeft (V-en+Aux)
". . . that John has read the book"

۸. منابع

- خرمایی، علیرضا (١٣٨٧). «صفت فاعلی مرکب مرخم: آری یا خیر؟». ***زبان و زبان‌شناسی***. ش ٤ (٧/١). صص ٦٣-٧٦.
- درزی، علی و مزدک انوشه (١٣٨٩). «حرکت فعل اصلی در زبان فارسی، رویکردی کمینه‌گرا». ***زبان‌پژوهشی***. ش ٢ (٣). صص ٢١-٥٥.
- رواقی، علی (١٣٨٨). ***فرهنگ پسوند در زبان فارسی امروز***. تهران: نشر آثار.
- شعبانی، منصور (١٣٩٤). «ارتقای گره راست». ***جستارهای زبانی***. ش ٢ (٢٣). صص ١٥١-١٧٢.
- شقاقی، ویدا (١٣٨٧). ***مبانی صرف***. تهران: سمت.
- طباطبایی، علاءالدین (١٣٨٧). «ترکیب در فارسی». ***نامهٔ فرهنگستان***. ش ١٠ (٢). صص ١٤٨-١٥٧.
- ---------- (١٣٨٨). ***ساختمان واژه و مقولهٔ دستوری***. تهران: پژوهشگاه فرهنگ.
- فرشیدور، خسرو (١٣٨٤). ***دستور مفصل امروز***. تهران: سخن.
- کلباسی، ایران (١٣٨٧). ***ساخت اشتقاقی واژه در فارسی امروز***. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.
- ناتل خانلری، پرویز (١٣٧٨). ***دستور تاریخی زبان فارسی*** [چ ٤]. تهران: توس.

References:

- Adger, D. (2003). *Core Syntax, a Minimalist Approach*. Oxford: Oxford University Press.
- Aronoff, M. & K. Fudeman (2011). *What is Morphology?* Oxford: Blackwell Publishing.
- Bruening, Y. Kang; M. McGinnis & A. Marantz (1993). "Distributed Morphology and the pieces of inflection". In: K. Hale & S.J. Keyser (Eds). *The View from*

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

Building 20. Essays in Linguistics in Honour of Sylvain Bromberger. pp. 111-176. Cambridge, MA: MIT Press.

- ---------- (1994). "Some key features of distributed Morphology". In: A. Carnie & H. Harley (Eds). *Papers on Phonology and Morphology MIT Working Papers in Linguistics.* No. 21. pp. 275-288. Cambridge, MA: MITWPL.
- Chomsky, N. (1995). *The Minimalist Program*. Cambridge : MIT Press.
- Cinque, G. (1999). *Adverbs and Functional Heads, A Cross-Linguistic Perspective*. NY: Oxford University Press.
- Collins, Ch. (2005). "A smuggling approach to the passive in English". *Syntax*. No. 8. pp. 81-120.
- Darzi, A. & M. Anoushe (2010). “Main Verb Movement in Persian, A Minimalist Approach”. *Zaban-pazhuhi*. 2(3):21-55 [In Persian].
- Darzi, A. (2008). "On the vp analysis of Persian finite control constructions". *Linguistic Inquiry*. No. 39 (1). pp. 103-116.
- Embick, D. & R. Noyer (2001). "Movement operations after syntax". *Linguistic Inquiry*. No. 32 (4). pp. 555-595.
- Emonds, J. (2006). "Adjectival passives: The construction in the iron mask». In M. Everaert and H. V. Riemsdijk (Eds).*The Blackwell Companion to Syntax*. Vol. I. pp. 16-60. Oxford: Blackwell Publishing.
- Farshidvar, Kh. (2007). *A Detailed Contemporary Grammar*. Tehran: Sokahn [In Persian].
- Halle, M. (1997). "Distributed morphology: Impoverishment and fission». In: B. Bruening, Y. Kang & M. McGinnis (Eds). *PF: Papers at the Interface MIT Working Papers in Linguistics.* No. 30. pp. 425-449. Cambridge, MA: MITWPL.
- Harley, H. & M. S. Stone (2013). "The no agent idioms Hypothesis". In: R. Folli, Ch. Sevdali, & R. Truswell (Eds). *Syntax and its Limits*. pp. 251-275. Oxford: Oxford University Press.
- Haugen, J.D. (2008). *Morphology at the Interface*. Amsterdam: John Benjamins

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

Publishing.

- Kalbassi, I. (2008). *The Derivational Structure of Word in Modern Persian*. Tehran: Pazhuheshgah-e ‘Olum-e Ensani [In Persian].
- Khormayi, A. (2008). “Truncated compound agentive adjective: Yes or No?”. *Zaban va Zaban-Shenasi*. 4(1/7): 63-76 [In Persian].
- Kiparsky, P. (2003). "Syllables and moras in Arabic". In: C. Féry & R. van de Vijver (Eds). *The Syllable in Optimality Theory*. pp. 82-147. Cambridge: CUP.
- Marantz, A. (1988). "Clitics, morphological merger, and the mapping to phonological structure". In: M. Hammond & M. Noonan (Eds). *Theoretical Morphology*. pp. 253-270. NY: Academic Press.
- McCarthy, A. C. (2002). *An Introduction to English Morphology: Words and Their Structure*. Edinburgh: Edinburgh University Press.
- Natel Khanlari, P. (1999). *A Historical Grammar of Persian* (4th ed.). Tehran: Tuss [In Persian].
- Pfau, R. (2009). *Grammar as Processor*. Amsterdam: John Benjamins Publishing.
- Ravaghi, A. (2009). *A Dictionary of Persian Suffixes*. Tehran: Asar [In Persian].
- Roberts, I. (2001). “Head movement”. In: M. Baltin and Ch. Collins (Eds). *The Handbook of Contemporary Syntactic Theory*. pp. 113-147. Oxford: Blackwell Publishing.
- Sha’bani, M. (2015). “Right Node Raising”. *Jostar-haye Zabani*. 2(23): 151-172 [In Persian].
- Shaghaghi, V. (2007). *An Introduction to Morphology*. Tehran: SAMT [In Persian].
- Siddiqi, D. (2009). *Syntax within the Word*. Amsterdam: John Benjamins Publishing.
- Spencer, A. & A. Zwicky (2001). *The Handbook of Morphology*. Oxford: Blackwell Publishing.

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

- Tabatabyi, A. (2008). "Compound in Persian". *Name-ye Farhangestan*. 10 (2): 148-157 [In Persian].
- ---------- (2009). *Word Structure and Grammatical Category*. Tehran: Pazhuheshgah-e Farhang [In Persian].
- Taleghani, A.H. (2008). *Modality, Aspect and Negation in Persian*. Amsterdam: John Benjamins Publishing.
- Zwart, C. Jan-Wouter (1996). "Verb Clusters in Continental West Germanic Dialects". In: James R. Black & Virginia Motapanyane (Eds). *Microparametric Syntax and Dialect Variation.* pp. 229-258. Amsterdam: John Benjamins Publishing.

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]